

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

گرچه مطلبی که دیروز خدمت رفقا عرض شد مقداری به تطویل کشیده شد، قصد من این بود که اینها را در آخر مبحث جواز اتیان به عمره مکرّره در شهر واحد، همراه با موارد دیگر از آنچه که از نظر اصولی رعایتش در اینگونه مطالب لازم است قرار بدهم. و لیکن چون مقداری این مسأله به طول انجامید امروز با خودم فکر کردم که همین قضیه و همین مطلب را امروز به انتها برسانیم و بعد به سراغ آن مطالب برویم.

دیروز عرض شد که مولی و فرق هم نمی‌کند همه موالی؛ در اوامر و نواهی، تابع ملاکات نفس الامریه در تعلق امر یا نهی نسبت به مورد هستند. آن ملاک در ارتباط با ملاکات دیگر اگر ترجیح پیدا کند در جنبه وجودی آن، رضای مولی یا کراهت مولی به آن فعل خارجی تعلق می‌گیرد. و اگر آن ملاک نسبت به وجود با ملاکات نسبت به عدم در سایر موارد و در سایر جهات، جنبه تساوی الطرفین پیدا شد خب طبعاً اراده مولی نسبت به وجود و نسبت به عدم در آن فعل، متساوی خواهد بود که از آن تعبیر به اباحه و استواء طرفین می‌شود.

و اگر آن ملاک، نسبت به خود فعل، مورد رضای شارع و مورد قبول شارع هست و لکن به جهات دیگر و ملاکات دیگر، انجام آن فعل مورد رضای شارع نیست، طبعاً مصلحت فعلیه

در انجام آن عمل، مقهور و مغلوب آن ملاکات  
نافیه فعل خواهد بود و طبعاً کراهت مولی نسبت  
به آن فعل خارجی در آنجا تحقق پیدا می‌کند. مثلاً  
فرض کنید که در بحثِ اِکرامِ زید، ممکن است  
مولی امر به اِکرامِ زید کند به جهت نفس خود  
زید، چون زید فرد عالمی است و یا زید فرد قابل  
اِکرامی است و یا زید ضیف است، آن اطلاق  
اَکْرَمِ الضَّیْفِ، شامل این مورد می‌شود. در اینجا،  
اِکرام به خود زید مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ تعلق می‌گیرد  
و مورد رضای مولی است. اما اگر شرائط و  
جوئی بر جامعه حاکم است به نحوی که اگر آن  
زید مورد اِکرام واقع شود ممکن است برای او  
مشکلاتی پیدا شود. فرض کنید که اگر افراد  
بفهمند و یا اشخاص متوجه شوند يك محذوراتی  
در این صورت وجود دارد، دیگر در اینجا آن  
جهات خارجیّه از نفس اِکرام که نسبت به آن زید  
تعلق می‌گیرد، آن ملاکات غالب می‌شود و اِکرام  
را در نظر مولی نه تنها از آن مرتبه رجحان  
می‌اندازد، بلکه از مرتبه تساوی الطرفین هم عبور  
می‌دهد و به مرتبه مرجوحیت، آن اِکرام را  
وامی‌دارد، لذا اِکرامِ زید می‌شود اِکرامِ مکروه،  
خطاب، خطاب لا تُکْرِمُ زیداً می‌آید، لا تُکْرِمُ زیداً؛  
نه به جهت این است که این اِکرام الآن مورد  
رضای مولی نیست، بلکه جهت خارجیّه می‌آید  
و این اِکرام را در این شرایط و در این ظرف  
خاص، رجحان آن را حذف می‌کند. نظایرش هم  
وجود دارد. فرض کنید در مورد صوم، نفس  
صوم در اینجا يك امری است، في كُلِّ يَوْمٍ عدا  
يوم الأضحی و يوم الفطر، این صوم در اینجا

صومِ ممدوح هست. صوم يك امر ممدوحی است.  
«صَوْمُوا»<sup>1</sup>.

علي كل حال خود صوم في حد نفسه، مطلوب مولي است. چرا؟ چون بر آن جوع، تقرب است، بنابراین نمی‌تواند مورد عنایت مولي نباشد. از جمله مواردی که يك مجتهد باید آن را لحاظ کند، آن است که مجتهد با توجه به مسائل و جوانبی که در آن فرع، از قرائن و از شواهد به دست می‌آورد می‌تواند به حسن و قبح فعلی در آن فعل، نسبت به نظر مولي دست‌رسی و اطلاع پیدا کند. وقتی که ما به این موارد اکیده از اطلاقاتی که راجع به صوم است نگاه می‌کنیم، می‌بینیم خود صوم في حد نفسه، مورد نظر مولي هست. این همه ایام مستحبه راجع به صوم داریم، این همه تأکیدات داریم، این همه بزرگان نسبت به صوم تأکید کرده‌اند، البته مرتبه افراد هم باید ملاحظه شود. رسول خدا رجب و شعبان را متصل به رمضان می‌کرد، یعنی سه ماه را پشت سر هم روزه می‌گرفت. اینها چه مسأله‌ای را در این صوم دیده‌اند، چه خاصیتی در این صوم دیده‌اند که رجب و شعبان را به رمضان متصل می‌کنند؟! بزرگان هم همین‌طور ائمه نیز همین‌طور. ما در تمام موارد می‌بینیم که مسأله صوم يك مسأله بسیار مهمی است و آنچه را که در روایات هم نسبت به آن تأکید شده این است که گویا اصلاً در حال صوم بنده تقربش به خدا بیشتر است، اتصالش به خدا قوی‌تر است و آن تجرّدی

---

<sup>1</sup> جهت اطلاع بر تفسیر این روایت رجوع شود به انوار الملکوت ج 1 ص 47

که باید پیدا کند آن تجردِ نفس که لازمهٔ تقرّب به خداست، آن تجردِ بیشتر است. خطورات شیطانی در حال صوم کمتر سراغ انسان می‌آید، حالات شهوانی در حالت صوم کمتر برای صائم پیدا می‌شود. تخیلات و توهمات که در سایر ایام می‌بینیم که برای افراد از شیطنت‌هایی که افراد نسبت به همدیگر می‌کنند در حال صوم کمتر است. مجالس غیبت در ماه رمضان کمتر است، بخشش و سخا و جود برای افراد در حال صوم بیشتر است، راحت‌تر پول می‌دهند، راحت‌تر انفاق می‌کنند<sup>1</sup>. مثلاً فرض کنید که در مجالس اهل بیت چطور وقتی که حالت رقتی برای شخصی پیدا می‌شود، قطعاً فرق می‌کند با اینکه این شخص خارج از مجلس باشد. ممکن است در خارج از مجلس اگر بگوئید: آقا پنجاه تومان بده زورش بیاید، ولی در مجلس اهل بیت پرداخت می‌کند.

یکی نفر می‌گفت: بین تا اینجا هستم از من [پول] بگیر، از اینجا در بیایم هیچ تضمینی نمی‌دهم که بخواهم بر وعده خودم پایدار باشم، تا اینجا هستیم از من بگیر. خلاصه در این حال، حالت بذل و بخشش بیشتر است. این آثار، مشخص است که آثار عنایت و افاضات همین مجلس است، معنایش همین است. وقتی که رحمت پروردگار می‌آید يك همچنين ظهورات و بروزاتی از انسان نشأت می‌گیرد. به عکس در جایی که خلاف این مسأله در آنجا تحقق پیدا

---

<sup>1</sup> جهت اطلاع بر آثار معنوی صوم رجوع شود به لب اللباب ص 127-129؛ انوار الملکوت ج 1 ص 25-93 (نور ملکوت روزه).

می‌کند، مکان مکدر است، مکان ظلمانی است، صحبت اهل دنیا است، صحبت اهل دنیا است، صحبت اهل معاصی است، افرادی که در آنجا هستند، افراد متوغل در کثرات هستند، متوغل در دنیا هستند، می‌بینیم در آنجا این حالت نیست. این جنبه، در يك همچنين فضاي وجود ندارد. فلذا بزرگان همیشه توصیه می‌کردند که انسان باید خودش را در این فضاها قرار بدهد، تا آن فضاها. اینقدر این فضا مؤثر است و اینقدر این جریانی که انسان در آن قرار می‌گیرد تأثیر دارد که اصلاً قلب را از این رو به آن رو می‌کند.

اگر شخصی در يك جریانی قرار بگیرد اطرافیان، محیطش، مطالبی که می‌شنود، صحبت‌هایی که می‌شنود...، بابا ما که چُدن نیستیم، آهن را هم اگر در آب یا جای نم يك مدتی بگذارند می‌بینید کم کم، لایه لایه از آن زده می‌شود. کسی به ما تضمین و گارانتی نداده است، این قدر که بزرگان تأکید می‌کنند، ائمه در کلماتشان، در آثارشان بر داشتن رفیق خوب، بر رفیق صدیق، بر صاحب صالح و دوری از فضاهایی که آن فضاها، فضاي معصیت، فضاي کدورت، فضاي نفاق...، این فضاي نفاق عجیب است، خیلی عجیب است که چطور این نفاق می‌آید و اصلاً بخواهی و نخواهی قلب را کم کم برمی‌گرداند<sup>1</sup>، برمی‌گرداند. وقتی قلب را برمی‌گرداند، تمام حالات روحی، افکار، تعقل، این تعقل تبدیل به شیطنت می‌شود.

---

1 جهت اطلاع بیشتر برتأثیر مجالست بر نفس رجوع شود به امام شناسی ج 1 ص 180 و آیین رستگاری ص 141

حضرت راجع به معاویه می‌فرمایند: وَ اللَّهُ مَا  
مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ... خیال نکنید از  
من زرنگتر است، این شیطنت و پدر سوختگی  
است، این عقل نیست، این شیطنت است.  
این جاست که ما اهل علم هم نباید به علم خودمان  
گول بخوریم، ما اهل علم هم به علم خودمان  
نباید گول بخوریم، چقدر بگویم؟ نباید بگویم  
حواسمان را ما جمع می‌کنیم، نباید بگویم این  
فضاها، در ما تأثیر نمی‌گذارد، نباید بگوئیم فرض  
کنید که ما هر جا برویم دیگر مطلب را می‌دانیم.  
قضیه، قضیه علم نیست، قضیه قضیه قلب است  
نه مسأله علم. علم کمک می‌کند، تفکر کمک  
می‌کند، تعقل کمک می‌کند، ولی وقتی که قلب  
کمکم برگشت، وقتی حب و بغض در قلب مستقر  
شد این عقل را هم به کار می‌گیرد و عقل را هم  
به استخدام خودش می‌گیرد. این که دیگر کاری  
به علم و هوش و کیاست و سیاست و فلان و ...  
ندارد. این جاست که می‌گویند نباید در فضای  
مسموم قرار بگیری، برای همین است که  
می‌گویند باید رفیق تو رفیقی باشد که تو را به  
جنت بخواند<sup>1</sup>. در فضای نفاق قرار گرفتن خود  
عالم را هم برمی‌گرداند، و او عالم منافق می‌کند.  
علم را از او نمی‌گیرد - البته آن "العلم نور" آنها  
مسأله دیگری است. محفوظات، یعنی ذخیره‌ها،  
اطلاعات، آگاهی‌ها، اینها را برمی‌گرداند و در  
راستای تمایل خودش به کار می‌گیرد.  
تا به حال می‌دیدید که راجع به این قضیه

<sup>1</sup> نهج البلاغه خطبه 200

استدلال می‌کرد، این یکی دو هفته که مسأله‌ای  
عوض نشد، همین آقایی که دارد راجع به این  
قضیه استدلال می‌کند بعد از دو هفته شرائط که  
عوض می‌شود می‌بینید با همین صغری و کبری،  
با همین مقدمه و مؤخره، با همین ترکیب و  
مونتاز مقدمات، با همین ترتیب مبانی و استنباط،  
مقدمات استنباط، با همین‌ها می‌آید فتوا را از  
حرمت تبدیل به فتوای وجوب می‌کند. بابا یک  
هفته گذشته، چه شد؟! در عرض یک هفته  
حرام، حلال شد، حرام، واجب شد؟! بنده خودم  
در قضایای متعددی بودم و خودم اطلاع دارم که  
در یک هفته و ده روز، استدلال بر این و این و  
این و این و این؛ آقا، ده روز بعد بر ضدش  
استدلال می‌کرد. همان شخص، همان شخص،  
همان آگاهی، همان وضعیت، استدلال بر این و  
این و این و این...، این چیست؟ این، به خاطر این  
است که این شخص دیگر استقامت ندارد.  
استقامتش را از دست داده است. در هر جا که به  
او می‌گویند این جوری بگو، بلند می‌شود و عین  
قطار برای شما ردیف می‌کند تا به یک نتیجه  
برسد. بعد می‌گویند حالا بیا برای ما این را بگو.  
در زمان مصدق در طهران تظاهرات بود،  
یکی نقل می‌کرد می‌گفت من در سرچشمه بودم،  
پیرمردی بود که فوت کرده است می‌گفت خودم  
در سرچشمه بودم دیدم که مردم روز می‌آمدند و  
می‌گفتند: مرگ بر مصدق. بعد از آن رفتند  
چلوکباب خوردند. بعد از ظهر هم یکی گفت: شام  
بیاید منزل ما، بعد از ظهر می‌گفتند: درود بر  
مصدق. همان‌ها، صبح در سرچشمه می‌گفتند:

مرگ بر مصدق. عصر به وعده چلوکباب شب می‌گفتند: درود بر مصدق. ما هم همین هستیم. ما را هم اگر ول کنند، افسار را از گردن ما بردارند، ما هم همین هستیم. همین معلومات، همین برداشتها، همین بصیرت، همین تفکر، همین استدلال، همین قدرت، همین قبه، همه این‌ها امروز در اینجا، فردا در آنجا. این به خاطر این است که استقامت از بین رفته<sup>1</sup>.

اینجاست که خیلی فضا مهم است، خیلی فضا مهم است. بنده در طول مصاحبتم با مرحوم آقا رضوان الله علیه، از این مطالب خیلی دیدم. خیلی دیدم افرادی که می‌آمدند، اهل علم بودند، بعضی از آنها الان هم هستند، اینها در یک شرایطی، حالی پیدا می‌کردند، صفایی پیدا می‌کردند و خلاصه در یک فضایی قرار می‌گرفتند و با چه جزمی - آدم تعجب می‌کند-، با چه جزمی، چه سخنانی از اینها سر می‌زد می‌گفتند: «آخر کجا را می‌توانیم پیدا کنیم که همچنین جایگاهی داشته باشد؟ خدایا این را از ما نگیر، خدایا اینها را از ما نگیر خدایا دست ما را از دامن این بزرگان کوتاه نکن». این حرف‌ها را تو می‌زنی؟! !! بعد یک جریانی تغییر پیدا کرد و اوضاعی عوض شد، همین آقای که فلان است می‌گوید: هنر نیست آدم بگیرد گوشه‌ای بنشیند و فقط ذکر بگوید. اِ اِ اِ !!! تو همان شخصی هستی که دو سال پیش آن حرف‌ها را می‌گفتی؟ حالا کس دیگری بوده؟ چه شد؟

---

<sup>1</sup> جهت اطلاع بیشتر بر تأثیر محیط و افراد در تشکل اعتقادات و روحيات انسان رجوع شود به اسرار ملکوت ج 3 ص 260 به بعد.

این آقا که همان آقاست!! این آقای که تو می‌گفتی: خدا دست ما را کوتاه نکند، که همان است و عوض هم نشده است، افکارش هم که تغییر پیدا نکرده است، تو چه شدی؟! تو چه به سرت آمده؟! که آن زمان می‌گویی: خدایا دست ما از دامان اولیا کوتاه نشود، خدایا این نعمت را از ما بگیر. همین‌طوری اشک می‌ریختی و می‌گفتی، حالا می‌گویی: هنر نیست آدم بنشیند گوشه‌ای و فقط نگاه کند و بقیه جلو بروند. پس اینجای قضیه چطور اتفاق افتاده؟ چه شد؟! فضا عوض شد، وقتی فضا عوض می‌شود، همین آقا با همین علمیت، علمیتش سرجایش هست، علمیتش کم نمی‌شود بلکه اضافه هم شده، بالاخره در این مدت مطالعاتی دارد کتاب‌هایی می‌خواند و مسائلی می‌خواند و ...، این آقای با همین علمیت و با همین اطلاعات چه می‌شود که در عرض دو سال این علمیت را در راستای تقابل با این جریان به کار می‌گیرد؟ تقابل با این جریان!! این مربوط به چیست؟ مربوط به فضاست. علمیت نمی‌تواند کار بکند، بله کمک می‌کند. من نمی‌خواهم نفي کنم، آن چیزی که خطر دارد این است. این را انسان باید مراقب باشد. این همه بزرگان می‌گویند رفیقت را انتخاب کن، صدیقت را انتخاب کن، مواظب باش، نرو اینجا، نرو آنجا!

يك دفعه مرحوم آقا، به يكي از بستگان نزديك كه در مجلسي از مجالس اخلاق، در طهران رفته

---

<sup>1</sup> جهت اطلاع بر رفیق طریق در مسأله سلوك رجوع شود به اسرار ملکوت ج 3 ص 279 به بعد.

بود - الآن آن شخص فوت کرده است، حسابهم علي الله ديگر، آدم در مورد بندگان خدا صحبت نکند بهتر است، هرچه خدا خودش مي‌داند- و در آن مجالس شرکت کرده بود و خيلي از آن مجلس خوشش آمده بود حالا آن بنده خدايي که آنجا بود حرف‌هاي زده بود. من نشسته بودم در آنجا که آن شخص پيش مرحوم آقا آمد و مي‌گفت ما به مجلس فلاني رفتيم و حرف‌هاي خوبي هم مي‌زد. مرحوم آقا نگاهش مي‌کرد سرشان را بلند کردند و گفت: «براي بار دوّم اگر پايّت را در آن مجلس بگذاري با شما ديگر قطع رابطه خواهم کرد». برق سه فاز که هيچ، برق سي فاز از همه جايش پريد. آن طوري که ايشان گفتند اصلاً بايد ترك کند و برود در جزاير خالداّت زندگي کند. حالا آن فرد که حرف‌هاي بدی نمي‌زد، همين که آمده و از آن مجلس خوشش آمده است، يعني کار دارد چه مي‌شود؟ کار دارد تمام مي‌شود، يعني دارد دل را مي‌برد، دارد اين وضعيت را تغيير مي‌دهد؛ توجه کرديد؟! اينجا خطر است، اينجا بايد قاطع برخورد کرد. فرمودند: اين دفعه اگر پايّت را آنجا بگذاري با ما ديگر ارتباط نخواهي داشت. تمام شد<sup>1</sup>.

خب حالا شما ببينيد و فرض کنيد که در اين فضا، وقتي که مولي راجع به همين مسأله، وقتي که مولي به واسطه جريانات خارجي، خود فعل ممکن است مورد نظر مولي باشد اما مسائل ديگر، جريانات ديگر، ملاکات ديگر وقتي که

---

<sup>1</sup> جهت اطلاع بيشتري در مورد اين جريان رجوع شود به اسرار ملکوت ج 3 ص 293.

جنبه نفي را غلبه دهد این طور است. لذا در مورد صوم که صحبت می‌کردیم، صوم خودش في حدّ نفسه مستحب است، این که دارم خدمت شما عرض می‌کنم این يك کلید خیلی مهمی برای استنباط است، خیلی از مشکلات با این وسیله حلّ خواهد شد. خیلی از روایات همه توجیه می‌شود، خیلی از مسائلی که در ارتباط با ماوراء طبیعه که در اینجا هست می‌تواند هضم شود و اشکالات برطرف شود. صوم في حد نفسه می‌بینید مورد امضاء شارع است، مثل فرض کنید که " الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ أَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ أَكْثَرَ " <sup>1</sup> خب این را راجع به صلاة داریم، همین طور راجع به صوم هم داریم. مسأله صوم مثل مسأله صلاة است تفاوتی از این نقطه نظر ندارد. اما همین صوم وقتی که در زمان بنی‌امیه به عنوانی که: " انّ هذا يومٌ تَبَرَّكْتَ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ وَ ابْنُ اِكَلَهُ الْاَكْبَادِ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ " می‌آید همین جا در فضایی حکومت بنی‌امیه به عنوان روز متبرک و روز مبارك، روز عاشورایی که پسر پیغمبر را در آن روز به قتل رساندند، بنی‌امیه به عنوان تبرک، می‌بینید روزه می‌گیرند. وقتی که آن طور است امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: روزه روز عاشورا مکروه است <sup>2</sup>. ما در روایات نداریم که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزه روز عاشورا مکروه بود باشد، یعنی آیا امیرالمؤمنین در روز عاشورا روزه نمی‌گرفت؟ فرض کنید که کراهت داشت؟ ما روایت نداریم. آیا پیغمبر گفته

<sup>1</sup> الخصال للصدوق رضوان الله عليه ج 2 ص 523  
<sup>2</sup> من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 51، ح 224.

روزه روز عاشورا مکروه است؟ نه. اما وقتی به زمان امام صادق می‌رسیم حضرت می‌فرمایند که: روزه روز عاشورا مکروه است، چون بنی امیه امروز را روز مبارکی می‌دانند و به واسطه فضایی حاکم بر روز عاشورا، به واسطه تبرک و شکرانه بر این جنایت و فاجعه تاریخ، این روز را روزه می‌گیرند. لذا شیعیان امروز را نباید روزه بگیرند. صوم روز عاشورا مکروه می‌شود. اما آیا همان حُسنش را صوم دارد؟ بله دارد. صوم حُسن خودش را دارد، این صوم فی حدّ نفسه، مقربٌ. جوع در روز عاشورا با جوع و عطش در سایر ایام چه تفاوتی دارد؟ تفاوتی ندارد. همان طوری که در سایر ایام برای انسان جوع حاصل می‌شود و به واسطه جوع و عطش عبد، تقرب الی الله پیدا می‌کند در روز عاشورا هم همین‌طور است، فرقی نمی‌کند.

الاّ اینکه به واسطه این مسأله حضرت می‌فرمایند بواسطه ملاکات دیگری که جنبه فرح و انبساط و تبرّکی که بنی امیه و فضای حاکم بر جامعه در روز عاشورا به واسطه این عمل پلید پیدا می‌کند، شیعیان ما در این فضا نباید روزه بگیرند. گرچه روزه یک امر مخفی است، روزه مثل جهاد که نیست، روزه مثل حج نیست که همه ببینند، حالا شخصی که با شما صحبت می‌کند چه می‌دانید روزه هست یا نه؟ من اگر آب نخورم شما می‌دانید که من روزه هستم یا نه؟ همان‌طور که من نمی‌دانم کدام یک از شما روزه هستید و کدام یک روزه نیستید. روزه یک امر باطنی است، ولی امام می‌فرماید: چون فضای حاکم بر

جامعه، این فضا، فضای مکدر است، شیعیان ما نباید در این فضا روزه بگیرند. این ملاکات، خارج از نفس الفعل می‌آید و بر ملاک مقربیت خود فعل ترجیح و حکومت پیدا می‌کند. حکومت که پیدا کرد این ملاک کنار می‌رود- حالا یا ورود یا حکومت، البته در اینجا حکومت است- و بعد ملاک استحسان صوم کنار می‌رود و روزه در روز عاشورا مبعوض شارع می‌شود در این صورت کراهت به آن تعلق می‌گیرد که صوم در روز عاشورا می‌شود. مکروه، یعنی این صوم مورد نظر شارع نیست و شارع این صوم را نمی‌خواهد. اگر این صوم را انجام بدهی ثوابی از این صوم بر تو تعلق نمی‌گیرد.

حالا اگر این فضا تغییر پیدا کرد مثل الان مثل زماننا هذا که دیگر در ایران این مسأله منتفی است. بنی امیه و فلان معنی ندارد. يك وقتی در شام باشد شاید بگوییم. البته خدا رحمت کند مرحوم جدّ ما را ایشان می‌گفت من در روز عاشورا در شام بودم در همان زمان‌های سابق، می‌دیدم که در روز عاشورا، مردم وقتی که به هم می‌رسند به یکدیگر مبروک می‌گویند، مبروک، مبروک، مبروک. می‌گفت خودم بودم در روز عاشورا که چنین موردی را مشاهده کردم. ولی در ایران یک فضای وجود دارد و این مسائل طبعاً منتفی است. وقتی منتفی باشد دیگر ملاکی که امام صادق در اینجا مطرح می‌کند این ملاک منتفی است. ملاک که منتفی شد نفس ملاک استحسان صوم و مقربیت صوم در اینجا می‌آید و غالب می‌شود، دوباره آن استحباب صوم

جای خودش را می‌گیرد. لذا صوم در روز عاشورا الان اشکالی ندارد، کراهت ندارد. چرا اشکال ندارد؟ چون اینجا دیگر آن ملاک نیست. نه بنی امیه‌ای و نه تبریک و نه مبارک بادی هست و چیزی در اینجا وجود ندارد. اصل مقربیت به واسطه جوع، در اینجا هست. لذا مشاهده می‌کردیم که بزرگان حتی در روز عاشورا روزه می‌گرفتند، این به این لحاظ بود. توجه کردید؟ بر این اساس صحبت در این است. این بزرگان که فرموده‌اند: در مواردی که نهی تعلق گرفته است نسبت به فعل مثل صلاة فی الحمام و یا فرض کنید همین صوم در روز عاشورا یا عمره متکرره در شهر واحد، - حالا احکام اقل من شهر را خواهیم گفت- و در نظایر اینها، به معنای اقل ثواباً هست. این بر چه ملاکی است؟ و روی چه حسابی است؟

وقتی که نهی شارع به یک امری تعلق می‌گیرد، اِمَّا بِلِحَاطِ ذَاتِهِ و اِمَّا بِلِحَاطِ سَائِرِ مَسَائِلِ و سایر مقارنات و سایر ملاکات. یا اینکه خود اکرام الان فی حد نفسه مبعوض شارع هست یا نه؟ چون خود اکرام در حق این شخص، اسراف است. نفس اکرام الان اسراف است، نفس اکرام برای این ضرر دارد. نفس اکرام موجب عجب این شخص می‌شود، نفس این اکرام موجب تباهی وی می‌شود، نفس خود فعل در اینجا مورد کراهت شارع است. یا اینکه نه، اکرام آن بنده خدا مسأله‌ای نیست، خیلی هم برایش خوب است. پس جهات خارجی در اینجا دخالت دارند، فرض کنید باعث شهرت این می‌شود یا افرادی ممکن

است نسبت به این نظر پیدا کنند. خلاصه به جهات دیگری این اکرام دارای اشکال است. در هر صورت اکرامی که شارع این اکرام را مورد خطاب قرار می‌دهد، و مورد انشاء قرار می‌دهد *إِمَّا بِلِحَاطِ ذَاتِهِ وَ إِمَّا بِلِحَاطِ مَقَارِنَاتٍ وَ* ملاکات خارجی از ذات، من حیث المجموع آیا این اکرام مورد رضایت و امضای او هست یا نیست؟ صحبت این است.

اگر مورد رضایت اوست صد درصد به نحو استحباب در این صورت می‌شود: *أَكْرَمَ زَيْدًا*. اگر مورد رضایت اوست به نحو هشتاد درصد باز می‌گوید: *أَكْرَمَ زَيْدًا*. اگر صد درصد باشد *لَا زَمَّ أَنْ تُكْرِمَ زَيْدًا* می‌آید. اگر هشتاد درصد باشد «*لَا زَمَّ*» را نمی‌آورد، اگر به مرتبه ایجاب برسد، *يَجِبُ أَنْ تُكْرِمَ زَيْدًا*، یا *أَكْرَمَ زَيْدًا* علی کل حال که به نحو وجوب می‌آید. علی کل حال با عبارات، انسان میزان رضایت و رغبت شارع را نسبت به انجام یک فعل، یا کراهت شارع را نسبت به یک فعل با کیفیت عبارت می‌توان تشخیص داد. همان‌طوری که ما در عبارات داریم «*يَنْبَغِي*» در لسان ادله هست یا «*يَجِبُ*» هست یا «*يَجِبُ عَنْ لَا تَفْعَلُ*» هست، «*يَنْبَغِي عَنْ لَا تَفْعَلُ*» است، «*أَنَا لَا أَحِبُّ ذَلِكَ*»، «*لَا أَحِبُّ أَنْ تَفْعَلَ*» این معنایش این است که کراهت، کراهت مختصری است. یک وقتی «*يَنْبَغِي أَنْ لَا تَفْعَلَ*» یعنی *أَنَا أَحِبُّ عَنْ لَا تَفْعَلَ*، *إِنْ لَا تَفْعَلَ يَكُونُ أَحْسَنَ وَ امثال ذلك*.

*يَكُ* وقتی می‌گوید *لَا تَفْعَلْ*، *لَا تَفْعَلْ* به شدت و به آن حدت. علی کل حال، چه در صورت کراهت

و چه در صورت استحباب بالاخره باید رضای شارع نسبت به آن فعل و لو یک درصد وجود داشته باشد یا نه؟ حرف ما این است که کراهت شارع و لو یک درصد نسبت به اتیان آن فعل که آن نهی لاتفعل به آن تعلق می‌گیرد. اگر این‌طور باشد پس بنابراین در کراهتِ صلاة فی الحمام چطور ممکن است عبادتی که اصل وضعش و مقبولیتش بر اساس رضایت شارع هست، در حمام مکروه باشد و در عین حال اقل ثواب باشد؟ این تناقض را چگونه مادمع می‌کنیم؟ این امکان ندارد، که یک امری حالا به هرجهتی که شما می‌خواهید بگوئید یا کراهت به نفس آن فعل تعلق بگیرد و آن استحباب، بالاخره شارع یا راضی هست و یا راضی نیست، وقتی شارع راضی نیست در عین حال بگوئید من این عبادت را قبول دارم؟ عجب شارعی است! مثل اینکه این شارع باید بیاید و در همین فیضیه نزد ما بشیند و اصول بخواند و این مفاهیم و الفاظ و این مسائل را مقداری به شارع یاد بدهیم. جناب شارع این چه طرز اخذ ملاک و انشاء و مقام جعل و وضع و فعلیت و تنجز و همین بساطی که در آورده‌اند از این‌گونه چیزها، این چطور می‌تواند باشد؟ در عین حال که این مورد رضای توست و در عین حال مورد مبعوضیت توست!! این چه سنخیت است؟ ما نمی‌فهمیم.

بنابراین، این‌که می‌فرمایند: کراهت با لحاظ آن صحتش، حکایت از اقل ثواباً می‌کند، این نمی‌تواند مورد پذیرش ما باشد. حالا که مورد پذیرش نیست پس چه چاره‌ای ما برای این مسأله

بیاندیشیم؟ چاره برمی‌گردد به حسن فعلی و حسن فاعلی. این دیگر باشد طلب شما. ان شاء الله روی حسن فعلی و حسن فاعلی، قبح فعلی و قبح فاعلی فکر کنید که حلّ مسأله فقط در همین جاست.

تلمیذ: نماز در حمام که باطل نیست؟

استاد: نماز، نه، باطل نیست، کراهت دارد.

تلمیذ: اگر نماز دارد قضاء می‌شود باز هم

نماز در حمام کراهت دارد؟

استاد: نه دیگر آن اشکال ندارد. مثل این که

فرض کنید سلام مستحب است ولی می‌گویند

سلام در موارد مختلف یکی در حمام به شخصی

که دارد تنظیف می‌کند کراهت دارد، یکی سلام

به مصلی کراهت دارد<sup>1</sup>، یا فرض کنید که سلام

به خطیب کراهت دارد. به طور کلی آدم يك

مقداری باید عقل هم در سرش باشد دیگر. درست

است که گفته‌اند سلام کنید ولی نه این که دیگر

هرجایی و به هر کیفیتی، - جابجا کنعبد جابجا

کنستعین-، هر چیزی یک جایی دارد یک

مسأله‌ای دارد، حساب و کتاب دارد. قضیه مولانا

را دارید که طرف رفته بود دستشویی داشت

دعای اشتنشق را می‌خواند، گفت این دعا معلوم

است.

گفت: جانا خوب ورد آورده‌ای لیک

سوراخ دعا گم کرده‌ای<sup>2</sup>

آن دعای اشتنشق، آن دعا مربوط به یک چیز

دیگر است. گفت جانا خوب ورد آورده‌ای بقیه‌اش

را خود آقایان ان شاء الله که می‌دانند. بله این

<sup>1</sup> الكافي ج 2 ص 646

<sup>2</sup> مثنوي معنوي، دفتر چهارم: شخصي به وقت استنجا مي‌گفت...

مولانا خدا رحمتش کند چقدر مطالب دارد، دریائی است از معارف<sup>1</sup>. يك وقتي كجا بود مي گفتم؟ كجا بود اين مطلب را نوشتم؟<sup>2</sup>، خيلي بابا از مولانا كه راجع به عمر گفته ناراحت هستيد آن يك صفحه اي كه مربوط به عمر است، آن صفحه را اصلاً از داخل مثنوي، بگنيد، خيالتان راحت شد؟ بگنيد و کنار بياندازيد و بقيه اش را بخوانيد. خيلي شما از اسم عمر و ابوبكر ناراحت هستيد؟ بله عجب عجب عجب خيلي ديگر چه بگويم آقا چه بگويم؟

استاد: ببخشيد، مرحوم علامه در مورد روزه روز عاشورا نظرشان اين بود كه كراهت ندارد، در حالي كه كسي چنين حرفي نزده است اما در مورد انگشتر در دست چپ كردن نظرشان اين نبود، علت خاصي داشت؟

استاد: نه انگشتر علت خاص ندارد، انگشتر به طور كلي است. عَلامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ.....  
والتَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ.....<sup>3</sup>

تلميز: ايشان مي فرمايند به خاطر اينكه مخالفت با پيامبر و مخالفت با شيعيان كنند، بني اميه آمدند، انگشتر را در دست چپ كردند.

استاد: بله، بله لذا اين ديگر به عنوان آن سنت ديگر در دست راست مي كنند...

1 جهت اطلاع بر عظمت مولانا رضوان الله عليه و اهميت خواندن مثنوي رجوع شود به روح مجرد ص 347 - 351 و 518 و اسرار ملكوت ج 3 ص 279.

2 جهت اطلاع بيشتر در اين موضوع رجوع شود به كتاب افق وحي صص 662 - 671.

3 اقبال الأعمال، ج 3، ص 100؛ عوالي اللئالی، ج 4، ص 37، در پاورقی از «مصباح المتهجد» جزء ثالث، ص 730 (فی فضيلة زيارة الأربعين)؛ از امام حسن عسكري عليه السلام نقل شده و نظير اين روايت از امام صادق عليه السلام نيز نقل شده است.

تلمیذ : خب الآن کسی که به این مبنا و این نیت نیست؟

استاد : درست است اما چون الان هم هستند، اتفاقاً الان هم هستند و افراد در دست چپ می‌کنند، خودِ اهل تسنن تعمداً به دست چپ می‌کنند. ولی مسأله این است که در اینجا ممکن است ملاكِ انگشتر در دست راست کردن، این ملاك به خود نفس الفعل برگردد. شرائط دیگر با ملاکات دیگر ضمیمه می‌شود. مثل اینکه اگر پای راست را انسان در مسجد بخواد بگذارد، نفس پای راست را در مسجد گذاشتن خودش مسأله ممدوحی است. یا نوشتن با دست راست، بالیمین و انجام کارها با دست راست. همین‌طور مسأله، مسأله تَخْتُم است. تَخْتُم بالیمین این علامت مؤمن است، علامتی که دارد، یعنی در راستای این مکتب حرکت می‌کند. لذا در زمان معاویه قبل از این که معاویه بیاید و انگشتر را در دست چپ بکند، پیغمبر هم فقط انگشتر را در دست راست می‌کرد و در دست چپ نمی‌کرد. امیر المؤمنین و امام حسن هم در دست راست می‌کردند. ما ندیدیم که اینها انگشتر در دست چپ کنند و این انگشتر کردن در دست راست خودش مثل پای راست در مسجد گذاشتن است. مثل نوشتن است، مثل تبرکي است. یمین از یمُن گرفته می‌شود، دست راست را که یمین می‌گویند، به واسطه این است که یمُن با این دست راست حاصل می‌شود، لذا مستحب است انسان غذا را هم که می‌خورد با دست راست بخورد نه با دست چپ.

با دست چپ کمک گرفتن کراهت دارد. غذا را

باید با دست راست بخورد، بعضی‌ها چپ دست هستند و عادت به این دارند و از این مسأله محروم هستند. در مورد آداب اكل همچنین مطالبی هست. آنوقت قضیه انگشتر در دست راست کردن چون به عنوان يك سنت مطرح بود، این معاویه آمد و بر خلاف سنت انگشتر را در دست چپ کرد، یعنی سنت از اول سنت بر دست راست بوده است. نه اینکه تفاوت بکند و معاویه بیاید یکسره کند، نه. معاویه آمد انگشتر را حتی در ملا عام از دست راست در آورد و در دست چپ کرد. این کار را معاویه کرد. بعد اهل سنت هم به تبع معاویه آمدند انگشتر را تَخْتُم بالیسار قرار دادند. این قضیه شعار شد. نه این که این سنت از زمان معاویه تشکیل شد که به خاطر معاویه مؤمنین دست راست می‌کردند و آن اهل تسنن دست چپ می‌کردند. معاویه آمد و بر خلاف سنت عمل کرد. لذا در روایت امام عسکری علیه السلام که می‌فرمایند: علامت المؤمن، این علامت المؤمن، به خاطر این نیست که از اهل تسنن شناخته بشود، نه! علامت ایمان. سواء این که معاویه باشد یا نباشد. حالا می‌خواهد تَخْتُم بالیسار باشد یا نباشد. مؤمن این عمل را انجام می‌دهد مثل فرض کنید که و زیارة الاربعین، در زیارت اربعین علامت مؤمن است، یعنی مؤمن می‌آید زیارت اربعین را انجام می‌دهد کاری ندارد به این که اهل تسنن چه می‌کنند. می‌گویند: منع می‌کنند، منع نمی‌کنند؟ خودشان اربعین دارند یا ندارند، برای مُرده‌های خودشان؟ مؤمن می‌آید زیارت امام حسین را انجام می‌دهد. بنابراین

كساني كه همين الان راجع به اربعين، اقدام مي‌كنند اينها فاقد علامت‌هاي هستند كه در روايت است. الان اين اربعين‌هاي كه دارند مي‌گيرند چه وجه شرعي دارد به من بفرماييد شما؟ ما كجاي اسلام اربعين داريم؟ كداميك از زمان ائمه، اربعين گرفتند؟ 275 سال زمان ائمه بود يا نبود؟ يك نمونه اربعين داشتند؟ ائمه در زمان خودشان يك نمونه داشتند به من نشان بدهيد. امام صادق اربعين داشت؟ موسي بن جعفر اربعين داشت؟ امام سجاد داشت؟ پيغمبر خودش نداشت.

من وقتي شنيدم برخي از اين آقاين گفته‌اند كه ائمه اربعين داشتند و فقط الان مربوط به امام حسين مانده است، خيلي تعجب كردم. گفتم كه خيلي خوشحال مي‌شوم سند اين قضيه را ببينم. چرا ما بايد به مردم دروغ بگوييم؟ چرا؟ آيا غير از آن كُتبي كه الان در دست ماست، شما به مطالبی رسیده‌اید؟ اگر هست ارائه بدهید. اگر ارائه نمی‌دهید چرا به مردم دروغ می‌گویید؟ امام حسين يعني از پيغمبر بالاتر بود كه مال پيغمبر نسخ شده ولي اربعين مربوط به امام حسين باقي مانده است؟ يعني اگر پيغمبر اربعين داشت تا حالا باقي نمی‌ماند؟ خيال می‌كنم عذر بدتر از گناه به اين بگویند. اگر پيغمبر اربعين داشت، امام حسين در سال چندم هجري قضيه كربلا اتفاق افتاد در سال شصت و يك بود ديگر، در سال شصت و يك، پنجاه سال از شهادت پيغمبر گذشته بود ديگر - پيغمبر را شهيد كردند، سم دادند ديگر. فوالله قد سمتاه...<sup>1</sup> در روايت داريم كه به پيغمبر

سم دادند- پنجاه سال از شهادت پیغمبر گذشته، پنجاه سال برای پیغمبر اربعین بگیرند، بعد يك دفعه از زمان امام حسین همه تعطیل بشود؟ خنده دار نیست؟ كجاي تاريخ يك همچین چیزی هست؟ توجه کردید، این طریق صحبت کردن‌ها مسئولیت دارد، روز قیامت حساب و کتاب دارد. امام حسین می‌آید جلوی ما را می‌گیرد چرا این حرف را زدی آقا؟ اگر سندی دیده‌ای بی‌اور، اگر ندیدی چرا می‌گویی؟ فقط و فقط اربعین مربوط سید الشهداء است، نه مربوط به پیغمبر، نه مال حضرت زهرا نه مربوط به امیرالمؤمنین، نه مال امام حسن نه مربوط به هیچ کدام از ائمه، حتی مربوط به امام زمان، فقط مربوط به امام حسین است. چرا ما الان اربعین می‌گذاریم برای موتای خودمان؟ ما علامات مؤمن را نداریم، علامت المؤمن خمس، زیارت اربعین حضرت امام حسین، درحالی که ما آمده‌ایم همراه امام حسین، برای موتای خودمان هم اربعین می‌گذاریم. در جایی که 270 سال از زمان ائمه گذشت، 270 سال، يك هفته و دو هفته که نبود، نزدیک به 3 قرن گذشت و ائمه يك اربعین نگذاشتند. برای خودشان نگذاشتند، برای اصحابشان نگذاشتند، برای فامیل‌هایشان نگذاشتند. درحالی که این مسأله مبتلی به بود<sup>1</sup>. اتفاقاً یکی از مسائلی که حالا در قضیه عمره، ما این مسأله را مطرح می‌کنیم، همین است که مجتهد باید نگاه کند و ببیند قضایایی که در جامعه

<sup>1</sup> جهت اطلاع بیشتر در این موضوع رجوع شود به کتاب اربعین در فرهنگ شیعه

هست آیا روایات و اخبار نسبت به این موضوع،  
چه موضعی گرفته‌اند. این خیلی مهم است و لذا  
مسأله تَخْتُمُ بِالْيَمِينِ همیشه بوده است.

تلمیذ : پس اگر اهل تسنن در ایران نبودند،  
شیعیان اگر انگشتر را در دست چپ می‌کردند،  
اشکال نداشت؟

استاد: نه این سنت عرض کردم از اول هست،  
معاویه آمد برخلاف این سنت در دست چپ کرد،  
یعنی انگشتر در دست پیغمبر در یمین بود، دست  
امیرالمومنین یمین بود. معاویه آمد برخلاف  
سنت، انگشتر را در آورد و در دست چپ کرد.

تلمیذ : آن روایاتی که دلالت بر جواز انگشتر  
در دست چپ می‌کنند، چه می‌شود؟

استاد : نه، نه آن دلالت بر تقیّه است. بله داریم  
راجع به تقیّه اتفاقاً داریم<sup>1</sup>.

اللهم صل على محمد وآل محمد

---

<sup>1</sup> جهت اطلاع بیشتر بر این مطلب رجوع شود به مهر فروزان ص  
176 و المراقبات میرزا جواد ملکی تبریزی ص 45 و 46 اعمال ماه  
صفر، طبع بیدارفر - قم